

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۲۷ گنج حضور-۲-

پا رهاند رُوبهان را در شکار  
و آن ز دم داند روباها را غرار

عشق‌ها با دُم خود بازند کین  
می‌رهاند جان ما را در کمین

روبها، پا را نگه دار از کلوخ  
پا چو نبود، دم چه سود ای چشم‌شوخ؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۲۷ تا ۲۲۲۹

با اینکه ما من ذهنی هستیم و پر از انحراف و توهم و بی‌ادبی و مقاومت، اما پای زندگی و نیروی زندگی که کل هستی را میگرداند، ما را تا حدودی پیش می‌برد. اما ما همان را هم عقل و زرنگی خود می‌دانیم و از خود تعریف می‌کنیم و پز خود را می‌دهیم و خودمان را به دردسر و گیر افتادن نزدیکتر می‌کنیم. و اگر گیر کنیم و سقوط کنیم و شکار شویم، چه سودی داشته این همه پز دادن و خودنمایی و پندار کمال و حيله و فریب و توهم و مقاومت؟!

طالب چیرانی خلقان شدیم  
دست طمع اندر الوهیت زدیم

تا به افسون، مالک دل‌ها شویم  
این نمی‌بینیم ما، کاندرا گویم

در گوی و در چهی ای قَلْتَبان  
دست وادار از سبالب دیگران

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۳ تا ۲۲۳۵

توهم معنوی بودن و جلب توجه و دیده شدن بوسیله معنوی‌نمایی غذای من ذهنی است، و با آن به جان دیگران افتاده تا بگوید بزرگ است و می‌تواند دیگران را زنده کند. اما او متوجه نیست که زنده کردن دیگران به زور و با تجاوز و دخالت در زندگی آنها عملی نیست و این خود ما را در ته چاه نگه می‌دارد و سر ما را و عقل تقلیدی و فریبکار من ذهنی را بزرگ‌تر می‌کند. ما فقط باید روی خود کار کنیم و دست از کنترل و نگرانی و یا دیده شدن و معنوی‌نمایی و خودی نشان دادن با دانش معنوی برداریم تا پیش زندگی ضایع نباشیم.

چون به بستانای رسی زیبا و خَوش  
بعد از آن دامان خلقان گیر و کش

ای مُقیم حبس چار و پنج و شَش  
نغزجایی، دیگران را هم بکش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶ و ۲۲۳۷

با من ذهنی گرفتار و زندانی هستیم؛ و وقتی تسلیم شویم و عقل من ذهنی را در هر لحظه کنار بگذاریم و صبر و پرهیز داشته باشیم و پذیرش اتفاقات و درد هشیارانه داشته و فضا را نبندیم و واکنش و می‌دانم و مقاومت نشویم، زندگی ما را هدایت می‌کند؛ و تداوم این روند، زنده شدن را سبب می‌شود و وقتی زنده باشیم، دیگران شاید ارتعاش ما را بگیرند و استفاده کنند. ولی قبل از زنده شدن ما، زور زدن و نصیحت ما کاری ضایع است و مانع زنده شدن خودمان.

چون ندادت بندگی دوست دست  
میل شاهی از کجالات خاسته‌ست؟

در هوای آنکه گویندت: زهی  
بسته‌ای در گردن جانت زهی

روبها، این دُم حیلت را بهل  
وقف کن دل بر خداوندان دل

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۹ تا ۲۲۴۱

میل بزرگی کردن و معنوی‌نمایی از من ذهنی است. من ذهنی خودش را با کنترل دیگران می‌خواهد راضی کند. اما اگر قدرتمندترین پادشاه باشیم و من ذهنی باشیم، باز هم راضی نمی‌شویم و درد داریم. زیرا به حق و با مرکز عدم باید برای زندگی و خدا قدم برداشت. پس دست از دیده شدن و توجه‌طلبی و کنترل و دست و پا زدن از هر طریق برداریم و گدای تشویق و احترام نباشیم و این حرص و من ذهنی را با تمام محتویات به خدا بدهیم تا بجای آن عقل بی‌نهایت زندگی در ما ریخته شود و در روی زمین، در بهشت و شادی بی‌سبب زندگی کنیم.

هست احوالم خلاف همدگر  
هر یکی با هم مخالف در اثر

چونکه هر دم راه خود را می‌زنم  
با دگر کس سازگاری چون کنم؟

موج لشکرهای احوالم ببین  
هر یکی با دیگری در جنگ و کین

می‌نگر در خود چنین جنگ گران  
پس چه مشغولی به جنگ دیگران؟

یا مگر زین جنگ، حَقَّتْ وَاخْرَدَ  
در جهان صلح یک رنگت برد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱ تا ۵۵

با من ذهنی و دانش، خودم را نمی‌توانم تغییر دهم و هر لحظه از حمله‌های افکار و اتفاقات دگرگون شده و احوالاتم دگرگون شده و ثبات ندارم. زیرا که تسلیم نیاز به حزم، نیاز به مداومت، نیاز به نیاز، نیاز به پرهیز، نیاز به دادن دست به خدا و بعد به فرستاده خدا دارد. پس منی که هنوز با دیدن کسی و یا چیزی و یا فکری ممکنه ثبات و سکون را از دست بدهم و توجه را از مرکز بردارم، نباید حس کنم قهرمان دیگران هستم؛ قهرمان خودم باشم کافیه. یکی از دلایل کنترل و تغییر دادن دیگران، بخاطر خودخواهی من ذهنی است تا زندگی اش را بهتر کند. اما این توهم است و کسی که زندگی اش درست و خدایسند است، در هر شرایط بدون اینکه دیگری درست یا نادرست است، به زندگی با مرکز عدم ادامه می‌دهد و وجود اصل و با شهامت در او زنده شده. با من ذهنی با کسی همانیده هستیم و از بیماری یا اعتیاد و یا شغل او می‌ترسیم و نمی‌خواهیم از دستش بدهیم و او را کنترل می‌کنیم و تازه او گوش نمی‌دهد و مرکز ما آلوده به افکار می‌شود. من برای ترس از دست ندادن و یا مریض داری نکردن و یا در مواردی، عادت به سخنرانی و ترس از ندانستن و ترس از فاصله، نصیحت و حرافی می‌کردم و همه این‌ها من را خالی از خدا و پر از دیو من ذهنی می‌کرد و تبدیل به درد. اما شکر که از این روند هشیار شدم و عقب می‌کشم و متوجه هستم که هر کس باید خودش تغییر کند؛ و زندگی خودش راه را نشان او می‌دهد تا بتواند افکار مسلسل‌وار و دردهای پشت سر هم را بازی و شوخی ببیند و به آنها کشیده نشود.

این جفای خلق با تو در جهان  
گر بدانی، گنج زر آمد نهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۲۱

زنده شدن به خدا با تسلیم و صبر است و اگر عمیقا متوجه این روند باشیم، می‌بینیم جفای دیگران، جدایی‌ها، از دست دادن‌ها، و یا کج رفتن و آزار دیگران ما را به فضاگشایی و نزدیک شدن به بهشت دعوت می‌کند. البته این به معنی این است که اول خدا را در هر اتفاق ببینیم که می‌خواهد ما را باز و خالی کند و بعد از آن، با عقل خدا به ورای آن اتفاق رفتن و با من ذهنی و عقل خود واکنش و درگیری درست نکردن. این نکته مهمه که توقع نداشته باشیم در مسیر زنده شدن، امتحان نشویم و انتظار نداشته باشیم دیگران ما را به چالش نکنند.

حَقِّ ذَاتِ پَاکِ اللّٰهِ الصَّمَدِ  
که بود په مارِ بَدَازِ یَارِ بَدَ

مارِ بَدَ چَانِی ستاند از سلیم  
یارِ بَدَ آرد سوی نَارِ مَقِیم

از قَرین بی‌قول و گفَت‌وگویی او  
خو بدزد دل نهان از خوی او

چونکه او افکند بر تو سایه را  
دزدد آن بی‌مایه از تو مایه را  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴ تا ۲۶۳۷

نیش مار شاید یک‌باره جان جسمی را بگیرد و کار را تمام کند، اما یار و همنشین دردمند می‌تواند بیست و چهار ساعته ما را در درد و شکنجه و بدبینی و حسادت و حس نقص و حسرت و نفرت و کم‌بینی و شهوات خشک‌کننده و اعتیاد و غیبت و تشویق به دزدی و ترس و توقع و جر و بحث و جنگ نگه دارد؛ و این دردها حتی بدون حرف زدن وارد ما میشه. اگر مراقب و هشیار و با خدا و منبسط نباشیم، و خود را وا بدهیم و هر برنامه تلویزیون و کنار هر بحث و غیبت و قضاوت و جمعی بنشینیم، پس متوجه سایه من ذهنی و قرین‌ها باشیم و از درون از آنها فاصله بگیریم و درون بمانیم و با آنها همراه نشویم و فضا را در برابر آنها باز کنیم و جذب آنها نشویم، چه انسانها، چه رسانه‌ها و چه من ذهنی خودمان. البته بدون جر و بحث و جنگ و توضیح دادن برای آنها، با ابزار شناسایی، تسلیم، پرهیز، درد هشیارانه با رضایت و شکر و همراه با خدا و مستقر در مرکز عدم.

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها  
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

اندک اندک آب را دزدد هوا  
دین چنین دزدد هم احمق از شما  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۹۶

اگر دست ما در دست خدا نباشه و پی‌درپی تسلیم نشویم و با عقل من ذهنی عمل کنیم و مراقب مرکز عدم نباشیم و دیگران را جدی بگیریم و خدا را فراموش کنیم، دیگران هر درد و انحرافی را به ما انتقال می‌دهند و ما را خشک و داغون می‌کنند. اما مرکز عدم و منبسط و هشیار و ناظر بر خود و بی‌قضاوت‌داری‌کشش و جذب همجنس خود می‌شود و خیر و برکت را از طریق بزرگان و برنامه‌های مربوطه، مثل گنج حضور را می‌گیرند. پس مراقب خود باشیم و انتخاب را به من ذهنی واگذار نکنیم.

با سپاس از همه  
علی از تهران